

پائولو جورڈانو



## واگپری

ترجمہ

تقی تام - بھروز عارفی

**Paolo Giordano**

**Contagions**

**Edition Seuil, Paris, Mars 2020**

**واگیری**

**پائولو جوردانو**

**ترجمه از فرانسه**

**تقی تام- بهروز عارفی**

**مارس ۲۰۲۰ - فروردین ۱۳۹۹**

**پاریس**

## معرفی نویسنده:

پائولو جوردانو، شیفته ی ریاضیات و رمان نویس ایتالیائی که با رمان "تنهائی اعداد اول" شهرت یافت، بین ۲۹ فوریه و ۶ مارس ۲۰۲۰، درست پیش از آن که ایتالیا در قرنطینه فرورود، رساله کوتاهی با عنوان "واگیری" Contagions نوشته است.

## واگیری، رساله ای هشدار دهنده

پائولو جوردانو، متولد ۱۹۸۲ در تورینو دارای دکترای فیزیک و رمان نویس است. او با انتشار نخستین کتابش "تنهائی اعداد اول" (۲۰۰۸) شهرت یافت. این کتاب در سه و نیم میلیون نسخه در جهان به فروش رفت. دو کتاب دیگر او "بدن انسان" (۲۰۱۳) و "خُلق و خوی نامحلول" (۲۰۱۵) را انتشارات "سوی" در فرانسه منتشر کرده است. "واگیری"، دنباله ی مقاله ای ست که وی در ۲۵ فوریه در "کوریه دلا سیرا" روزنامه چاپ میلان نوشته بود. در آن مقاله، او با تکیه بر آمارها نشان می دهد که چرا مردم باید در انزوا بمانند. در روی سایت این روزنامه، سه و نیم میلیون نفر این مقاله را خواندند. پس از این مقاله، او با ذوقی بیشتری به نوشتن این رساله پرداخت. در این نوشته، ریاضیات، اکولوژی (زیست بوم) و اطلاعات را با هم در هم می آمیزد: «این جزوه، از یک نقطه نظر، نقطه ی پایانی ناگهانی بر ماجرائی ست که مدت ها پیش برای من آغاز شده است.»

در ایتالیا، "واگیری" به صورت کتاب اینترنتی، با همکاری کوریه دلا سیرا منتشر شد. نویسنده نیمی از درآمد آن را به اورژانس های پزشکی اختصاص داده است.

ناتالی بوئر، آن را به فرانسه ترجمه کرده است و روز ۲۴ مارس، انتشارات "سوی" آن را منتشر کرد. ترجمه ی فارسی، از روی متن فرانسه انجام شده است. این ترجمه شامل بخش های بزرگی از کتاب است.

این کتاب، چند هفته پیش نوشته شده است، اما ابدیتی به نظر می رسد، ابدیتی هشدار دهنده.

## بر زمین ماندن

در این روز نادر ۲۹ فوریه، یکی از شنبه های سال کبیسه، در حالی می نویسم که تعداد واگیری های تایید شده در جهان، از ۸۵ هزار نفر گذشته – نزدیک به ۸۰ هزار فقط در چین- و نزدیک به سه هزار نفر جان خود را از دست داده اند. نزدیک به یک ماه است که این حسابرسی عجیب، ته ذهنی مرا در این روزها اشغال می کند. در این لحظه نیز، به نقشه شیوع ویروس در جهان که بیمارستان جان هایکینز تهیه کرده، نگاه می کنم. دایره های قرمز بر زمینه ای خاکستری، ناحیه های شیوع ویروس را نشان می دهند: رنگ اخطار را می شد با فراست بیشتری انتخاب کرد. اما، همه می دانند، ویروس ها قرمز اند، اضطراری و اورژانس ها نیز قرمز اند. اگر چین و آسیای جنوب شرقی را یک لکه بزرگ پوشانده، سراسر جهان زیر تگرگ قرمز و راش [واژه پزشکی که به معنای کهیر است] قرار دارد، و مشخص است که به طور گریزناپذیر به وخامت خواهد گرائید.

ایتالیا در میان غافلگیری شماری از ناظران، روی سکوی "قهرمانی" این مسابقه اضطراب آور قرار گرفت (...). در چارچوب مقررات قرنطینه، قرارهای روزهای آینده من لغو شده است؛ خود من نیز برخی را به عقب انداخته ام. در فضای خالی دور از انتظاری پرت شده ام. در زمان حالی به سر می بریم که همه سخت در آن سهیم اند: در حال گذر از مرحله ای هستیم که زندگی روزانه مان معلق شده، و آهنگ زندگی روزانه مان قطع شده است، مثل برخی ترانه ها که وقتی طبل از زدن باز می ایستد، به انسان انبساط خاطر دست می دهد. مدرسه ها بسته شده، کمتر هواپیمائی پرواز می کند، قدم های تنها و پرصدا در

راهروهای موزه ها، در همه جا بیشتر از هر زمانی سکوت حکم فرماست.

من تصمیم گرفتم این خلاء را با نوشتن پر کنم، برای این که با نشانه ها فاصله داشته و بهتر در مورد همه این اوضاع فکر کنم. نوشتن، گاهی قدرت تبدیل به پارسنگی را دارد که بر زمین میخکوب شده است. تازه، این همه مطلب نیست: **من نمی خواهم از کنار آن چه که اپیدمی برملا می کند، به سادگی بگذرم.** آن گاه که بر ترس مسلط شدی، ایده های ناپایدار در یک لحظه ناپدید خواهند شد- در بیماری ها همیشه وضع به این گونه است.

زمانی که شما این صفحه ها را می خوانید، اوضاع تغییر خواهد کرد و ارقام متفاوت خواهند بود. اپیدمی گسترش یافته و همه گوشه های متمدن جهان را فرا خواهد گرفت - و یا این که مهار شده است- این نکته اهمیتی ندارد. واکنش هایی که اکنون واگیری برمی انگیزد، باز هم معتبر خواهد بود. زیرا، ما با یک حادثه ناگهانی یا یک بلا روبرو نیستیم. آن چه رخ داده، چیز تازه ای نیست: این وضع قبلا پیش آمده و باز هم پیش خواهد آمد.

## بعد از ظهرهای یک شیفته ی دانش و فنون

به یاد می آورم که بعد از ظهر بعضی روزها، در دوره دبیرستان ، کلاس دهم و یازدهم، وقت را با ساده کردن اصطلاح ها می گذراندیم. یک سلسله نمودارهای موجود در یک کتاب را کپی می کردیم، قدم به قدم، آن ها را مختصر و قابل فهم می کردیم:  
مثلا

$$0, -1/2, a^2$$

پشت پنجره، شب می رسید و چهره روشن من زیر چراغ، جای چشم انداز را می گرفت. بعد از ظهر های آرامی بودند. "مرتب سازی حسابی" الگوریتمی، در سنی که همه چیز در من و خارج از من - به ویژه در من - به نظر می رسید به آشفتگی می کشد. زمان زیادی پیش از نوشتن، ریاضیات به من امکان داد تا جلو دلهره ام را بگیرم. هنوز گاهی پیش می آید، صبح به محض بیدار شدن، محاسبات و سلسله اعدادی را ابداع می کنم: عموماً، این کار علامت این است که یک جای کار می لنگد. من فرض می کنم که این کار از من، یک شیفته دانش و فنون می سازد. من آن را می پذیرم. و به عبارتی این مخصصه را قبول می کنم. زیرا، در این لحظه ها، پیش می آید که برای شیفتگان دانش و فنون، ریاضیات فقط برای وقت گذرانی نیست: ریاضیات ابزار ضروری برای درک اوضاع و خلاص شدن از دست تلقین هاست.

اپیدمی ها پیش از آن که اورژانس های پزشکی باشند، اورژانس های ریاضیاتی هستند. زیرا، ریاضیات واقعا دانش اعداد نیست، ریاضیات دانش روابط است: ریاضیات پیوند و تبادل میان ذات های گوناگون را با تکیه بر فراموش کردن این که این ذات ها از چه ساخته شده اند، و نیز در عین حال، با انتزاع آن ها به شکل حرف، کاربرد، محور، نقطه ها و سطح هاست. واگیری، عفونتی در شبکه مناسبات ما ست .

## ریاضیاتِ واگیری

این مقوله مثل توده ای از ابرها در افق دیده می شد، اما کشور چین دور است و بعد ملاحظه می کنید ... هنگامی که واگیری بر سر ما فرود آمد، ما را گیج کرد.

برای زدودن ناباوری ام، فکر کردم که بهتر است با شروع از مدل اس آی آر [مدل ریاضیاتی بیماری های عفونی]، که استخوان بندی شفاف هر اپیدمی می باشد، (...) دست به دامن ریاضیات شوم.

کو و ۲ [سارس-کو و-۲، نوع کرورناویروس که اپیدمی کووید-۱۹ را شایع می کند] ساده ترین شکل زندگی است که ما می شناسیم. برای درک عملکرد آن؛ ما باید هوش محدود او را در نظر بگیریم و همان طوری که او ما را می بیند، خودمان را ببینیم. و به یاد داشته باشیم که کو و-۲ اهمیتی برای ما، سن ما، جنس ما، ملیت ما و یا اولویت های ما قائل نیست. برای ویروس، کل بشریت در سه گروه تقسیم می شوند: مستعد ها، یعنی همه کسانی را که می تواند آلوده کند، آلوده ها یعنی کسانی که دچار عفونت کرده است؛ و مردودها، یعنی کسانی که نمی تواند مبتلا کند.

## **مستعد ها، آلوده ها، مردودها: SIR**

بر طبق نقشه واگیری که بر روی صفحه کامپیوتر من چشمک می زند، تعداد مبتلایان در جهان، در این لحظه، به ۴۰ هزار نفر می رسد، شمار مردودها، مرده ها یا بهبودیافتگان کمی بیشتر است.

ولی، باید مراقب گروه دیگری بود، گروهی که نام شان نیامده است. مستعد ها، انسان هائی که هنوز کو و-۲ می تواند مبتلا کند، جمعیتی کمی کمتر از ۷ میلیارد و نیم است.

## در این جهان عجیب و غریب غیر خطی

بعد از ظهر، در انتظار گزارش "دفاع غیرنظامی" هستم. از این پس فقط به این مطلب توجه می‌کنم. رویدادهای دیگری در جهان رخ می‌دهند که اهمیت دارند و در اخبار بازتاب می‌یابند، اما آن‌ها را تماشا نمی‌کنم.

۲۴ فوریه، شمار مبتلایان در ایتالیا ۲۳۱ نفر بود. روز بعد، به ۳۲۲ نفر رسید. دو روز بعد ۴۷۰ نفر بودند؛ سپس به ۶۵۵، ۸۸۸، ۱۱۲۸ رسید. امروز، اول مارس که روزی بارانی است، به ۱۶۹۴ نفر رسیده است. انتظار چنین چیزی را نداشتیم. و نیز انتظار آن چه در انتظارمان است (...). هنگامی که چیزی رشد می‌کند، مایلیم فکر کنیم که رشد آن هر روز برابر خواهد بود. به زبان ریاضیات، ما همواره منتظر یک رشد یک بعدی هستیم. این نگاه قوی تر از ما است.

در حالی که افزایش موارد بیماری هر روز بیشتر از روز پیش است. به نظر می‌رسد که این امر غیرقابل کنترل است. من می‌توانم اضافه کنم که این یکی از راه‌هایی است که ویروس برای منکوب کردن ما پیدا کرده، اما چنین گفته‌ای امتیاز بزرگی نسبت به هوشمندی محدود آن است. در واقع، خود طبیعت به صورت یک بعدی سامان نیافته است. طبیعت ترجیح می‌دهد که رشد گیج‌کننده یا کاملاً آرام، مثل توان چندم و لگاریتم داشته باشد. طبیعت بنا به ماهیت آن غیر خطی است.

اپیدمی‌ها امری استثنائی نیستند. با وجود این، رفتاری که موجب غافلگیری دانشمندان نمی‌شود، می‌تواند دیگران را نیز مبهوت سازد. افزایش موارد در این صورت، به نظر ما "یک انفجار"



می آید؛ اگر عنوان روزنامه ها را نگاه کنیم، این افزایش "نگران کننده" و "دراماتیک" است، در حالی که کاملاً قابل پیش بینی بوده است. تحریف آن چه طبیعی ست موجب ایجاد ترس می شود. مورد کوید-۱۹ نه در ایتالیا و نه در جای دیگر، به صورت یک نواخت افزایش نمی یابد؛ در این مرحله، بسیار سریع تر افزایش می یابد و این امر، به هیچ وجه، واقعا اسرار آمیز نیست.

## آرزوی بهترین ها

دیروز، برای صرف شام، پیش دوستان رفتم. به خودم گفتم، این بار آخر است. موقعی که تعداد مبتلایان از ۲۰۰۰ نفر بگذرد، خودم را قرنطینه خواهم کرد. هنگام بازگشت به خانه، با هیچ کس روبوسی نکردم، که کمی موجب دلخوری دوستان شد. در واقعیت، آن ها کمی مردد بودند. به نظر می رسید این اپیدمی بیشتر از آن که باید، فکر مرا مشغول کرده است. من بیشتر فردی خود بیمار انگار هستم، یک شب در میان، از همسرم می خواهم که دستانش روی پیشانی ام بگذارد، در حالی که مسئله این نیست. من از بیمار شدن نمی ترسم. پس، در این صورت، از چه چیزی می ترسم؟ از همه آن چیزهایی که ممکن است واگیری تغییر دهد. به این نکته پی می بریم که داربست تمدنی که من می شناسم، کاخی ست که با ورق بازی می سازند. من از "لوح سفید" می ترسم، و همچنین از عکس آن: یعنی که ترس بیهوده بگذرد، بدون آن که نشانه ای از خود برجا گذارد.

سر شام همه تکرار می کردند: «یک هفته دیگر، همه چیز تمام میشود»، «آره، تو خواهی دید، چند روز دیگر همه چیز عادی خواهد شد». بانوئی از دوستان از من پرسید که چرا ساکت مانده

ام. من فقط شانه هایم را بالا انداختم، مایل نبودم نقش اخطار دهنده و حتی بدتر از آن نقش پرنده بدیمن را بازی کنم.

اگر ما علیه کو و-۲، پادتن (آنتی کور) نداریم، اما علیه هر چه ما را پریشان می کند، داریم. ما همیشه می خواهیم تاریخ آغاز و تاریخ پایان هر چیزی را بداییم. ما عادت داریم که آهنگ خود را بر طبیعت تحمیل کنیم و نه برعکس آن. لذا، من می خواهم که واگیری در عرض یک هفته تمام شود و به حالت عادی برگردیم. من با امید، خواهانش هستم.

اما، در واگیری، ما نیازمندیم بدانیم که آرزوی چه چیزی عادلانه است. زیرا، معلوم نیست که آرزوی بهترین ها برای خود و آرزوی بهترین شکل، به هم ارتباط داشته باشند. آرزوی محال، شدیداً محال خواهد بود و ما را با تکرار یاس مواجه می سازد. اشکال اندیشه جادویی در چنین بحران هائی، بیش از آن که نادرست باشد، این است که ما را مستقیماً به سوی اضطراب سوق می دهد.

## متوقف کردن واقعی واگیری

"- خوب، پس واقعا چگونه باید جلو واگیری را گرفت؟"

- با یک واکسن

- و اگر واکسنی وجود نداشت؟"

- با شکیبائی بیشتر.»

اپیدمولوگ ها می دانند که تنها راه متوقف کردن اپیدمی ، کاهش دادن مستعد هاست. باید تراکم آن ها در جمعیت به طرز کاهش یابد که پخش آن را غیرممکن کند. (...)

واکسن ها قدرت ریاضی دارند که ما را از ردیف مستعد ها به گروه بندی مرودها منتقل کند، بدون این که بیمار شده باشیم. ما به واکسن علاقه داریم برای این که ما را از شر ویروس نجات می دهد، اما بیش از ما، واکسن مورد توجه متخصصان بیماری های عفونی است زیرا که آن ها ما را از اپیدمی نجات می دهند. ضروری نخواهد بود که همه واکسینه شوند، کافی ست که ما جزو آن درصد معناداری باشیم که برای رسیدن به حد موسوم به «مصونیت گروه زی» واکسینه می شوند.

به این دلیل، ما باید هر زمان که لازم باشد، مقاومت کنیم. تنها واکسنی که در اختیار داریم، شکل کمی ناخوشایند احتیاط است.

## ریاضیات احتیاط

من می خواهم به هر قیمتی که شده، به کوهستان برسم. این تعطیلات جایزه قبولی در امتحانات بود. دوستانم نیز به اندازه من مشتاق سفر بودند. به ویژه که هزینه سفر و هتل در "دو آلپ" پرداخت شده بود و با کمی بلندپروازی، بلیط اسکی روزانه هم خریداری شده بود. پس از خروج از تونل سالبرتران دچار توفان برف شدیم. احتمالاً تازه شروع شده بود زیرا جاده هنوز پاک بود. به هم دیگر گفتیم: "می گذریم". ده کیلومتر دورتر، پشت صف اتومبیل های متوقف، گیر کردیم. با زحمت زیاد، زنجیر چرخ ها را بستیم، به ویژه که بار اول بود. هنگام راه افتادن دوباره، تا قوزک پای مان را برف گرفته بود. من به پدرم

تلفن زدم. بالحنی مهربان گفت در برخی اوضاع، صرف نظر کردن تنها شکل ممکن جسارت است.

من این درس احتیاط را مدیون او هستم و حتی بیشتر از او، مدیون استدلال ریاضی آن.

سرعت زیاد یکی از وسواس های او بود و هرگاه در اتوبان، اتومبیلی مثل فشفشه با سرعت زیاد از کنار ما می گذشت، او می گفت که روشن است که راننده آن انسان نادانی ست. شدت ضربه به صورت متناسب با سرعت زیاد نمی شود، بلکه تصاعدی بالا می رود. من کودک بودم. دارای دانش کافی برای درک این مطلب نبودم. خیلی با آن فاصله داشتم. سال ها بعد، در پرتو فیزیک، آن جمله را تفسیر کردم. در فرمول انرژی سینتیک، انرژی یک جسم در حرکت، سرعت نیست که به حساب می آید، توان دوی آن است.

$$E = \frac{1}{2} mv^2$$

بدین ترتیب، شوک خود انرژی بود و پدر من از اختلاف بین رشد خطی و رشد غیر خطی صحبت می کرد. او به من یادآور شد که اندیشه باطنی ما گاهی نادرست است. حرکت با سرعت بالاتر از حد در اتوبان، خطرناک تر از آن چه می پنداشتیم نبود، بلکه بسیار بسیار خطرناک تر بود.

### بیماری "پا- دست - دهان"

در میلان، مدرسه ها، دانشگاه ها، موزه ها، تئاترها و سالن های ورزشی را بسته اند. بر روی تلفن همراهم، عکس های اندوه بار

خیابان های مرکز شهر را دریافت می کنم. یک روز ۲ مارس که به ۱۵ اوت شباهت دارد. در اینجا، در رم، هنوز هوایی تا حدی عادی استنشاق می کنیم، اما این یک عادی بودن مشروط است. همه جا، رسیدن تغییر محسوس است.

هم اکنون، واگیری پیوندهای ما را بر هم زده است. واگیری، تنهائی بزرگی پدید آورده: از جمله تنهائی بیماران در بخش مراقبت های ویژه که از فراز شیشه ای تماس می گیرند و یکی دیگر، تنهائی دهان های پنهان در پشت ماسک ها، نگاه های مظنون و ضرورت ماندن در خانه خود. در واگیری، همه ما آزاد هستیم ولی در اقامتگاه تحت نظر.

یک هفته پیش از تولد دوازده سالگی ام، به بیماری سختی مبتلا شدم که پادست-دهان می نامند. درست دور لب های من و منتهای اعضای بدنم جوش زد. تب نداشتم، حتی رنج هم نمی بردم، به جز از خارش، ولی چون سندرومی بسیار مسری بود، در نوعی انزوای خانگی قرار داشتم. هنگامی که اتاقم را ترک می کردم، مجبور بودم دستکش سفید دست کنم، درست مثل مرد نامرئی.

بیماری پوستی عجیب و غریبی بود، با این حال، خودم را بسیار تنها و تحقیر شده حس می کردم و کاملاً به یاد دارم که روز تولدم گریه کردم.

هیچ کس دوست ندارد طرد و منزوی شود. دانستن این نکته که جدائی ما از جهان گذراست، برای زدودن رنج ما کافی نیست. ما نیاز نومیدانه ای حس می کنیم که در کنار دیگران باشیم و در میان این دیگران، علاقه داریم که با افرادی که برای ما اهمیت

دارند، کمتر از یک متر فاصله داشته باشیم. این یک خواست ثابت است که به نفس کشیدن شبیه است.

## علیه تقدیر

اپیدمی ما را تشویق می کند تا خودمان را عضوی از یک جمع تلقی کنیم. اپیدمی ما را مجبور می کند تخیلی را به کار بندیم که به آن عادت نکرده ایم: یعنی که بپذیریم ما به صورتی پیچیده یکی به دیگری وابسته ایم و حضور دیگری را در گزینش های انفرادی مان در نظر بگیریم. در واگیری، ما یک ارگانسیم واحد هستیم. در واگیری، ما از نو یک جماعت می شویم (...)

در جریان یک اپیدمی، مستعدها برای از محافظت از دیگران، باید از خود نیز محافظت کنند. مستعد ها نیز یک زنجیره ی بهداشتی تشکیل می دهند.

بدین ترتیب، در واگیری، آن چه انجام می دهیم یا از انجامش خودداری می کنیم، منحصرأ به خود ما مربوط نمی شود. این چیزی است که دوست دارم فراموشش نکنم، از جمله پس از تمام شدن همه این ماجراها.

پس، من در جستجوی فرمول موجزی هستم، شعاری که به یاد داشته باشم که آن را در یک مقاله مجله دانش (ساینس) سال ۱۹۷۲ یافتم: *More is different* (یعنی "بیشتر متفاوت است"). فیلیپ وارن اندرسن آن مقاله را در مورد الکترون ها و مولکول ها نوشته است، اما او از ما نیز صحبت می کند: اثر انباشت شده عمل های خاص ما بر جمع، با مجموع آن اثرهای خاص متفاوت است. اگر شمار ما زیاد باشد، هر کدام از

رفتارهای ما پیامدهای کلی انتزاعی دارد که تصور آن دشوار است. در واگیری، فقدان همبستگی، پیش از هر چیزی، از نبود تخیل (ایماژیناسیون) ناشی می شود.

### هیچ انسانی یک جزیره نیست

زمانی که به دبیرستان می رفتم، غالباً علیه جهانی شدن تظاهرات می کردند. من فقط در یکی از آن ها شرکت کردم و مایوس شدم. درست نمی فهمیدم از چه چیزی شکایت می کنیم؛ همه مطالبات حالت مجرد و عام. صمیمانه بگویم ، جهانی شدن برای من نامطبوع نبود زیرا مسافرت های زیبا و موسیقی عالی را نوید می داد.

امروزه نیز لفظ « جهانی شدن»، همچون ایده ای گنگ و مبهم، که غالباً تغییر شکل می دهد، مرا گیج می کند. ولی لا اقل می توانم حد و حدود آن را ، از روی آثار جانبی آن ، حدس بزنم. یک پاندمی (همه گیری) مثلاً. مثلاً این شکل جدید مسئولیت ، به معنای گسترده آن، که هیچ یک از ما نمیتواند گریبان خود را از آن رها کند.

حقیقتاً هیچ یک از ما. اگر موجودات انسانی را که ما بین هم کنش و واکنش میکنند با خطوط یک خودکار به هم وصل کنیم، دنیا به شکل یک صفحه عظیم خط خطی به نظر می آید. در سال ۲۰۲۰ حتی یک زاهد بسیار گوشه گیر، ارتباطات حداقلی با

دنیای خارج دارد. به زبان ریاضی می توانیم بگوئیم که در یک نمودار پیوسته و بسیار بسیار وابسته و مربوط به هم، که فاقد جهت مشخصی هست، قرار داریم [ گراف کانکس که به فارسی "گراف همبند" ترجمه شده ]. این ویروس، خطوط یک قلم را دنبال میکند و به همه جا می رسد.

این مراقبه یا درون پوئی قدیمی جان دون، که « هیچ انسانی یک جزیره نیست»، در مورد واگیری، معنای جدید و ناروشنی می یابد.

### در سوپرمارکت

یکی از دوستان من با یک دختر ژاپنی ازدواج کرده است. آن ها در استان میلان زندگی می کنند و دختر بچه ای پنج ساله دارند. همین دیروز که مادر و دختر برای خرید به فروشگاه رفته بودند ، دو نفر شروع به عربده کشیدن می کنند که همه این ها تقصیر ایشان است و بایستی به کشورشان، چین، برگردند.

ترس مارا وادار به واکنش های غریبی می کند. در سال ۱۹۸۲، سال تولد من، اولین مورد ایدز در ایتالیا تشخیص داده شد. در آن زمان پدرم جراحی ۳۴ ساله بود. برایم تعریف می کند که در اولین مرحله، او و همکارانش نمی دانستند چگونه باید رفتار کرد، چون هیچکس دقیقا از چیستی این ویروس آگاه نبود. وقتی می خواستند مریضی را عمل کنند ، دو جفت دستکش رویهم می پوشیدند. روزی در اطاق عمل، یک قطره خون از بازوی یک مریض مبتلا به ایدز به زمین چکید. دکتر بیهوشی در حالیکه فریاد می کشید، به عقب جهید.



همه پزشک بودند و با این حال می ترسیدند. هیچ کس حقیقتا در حدی که از پس یک ماموریت جدید بر آید، نیست. در این قبیل اوضاع و احوال که در حال حاضر می گذرانیم، انواع واکنش ها را شاهدیم: خشم، هراس، خون سردی، وقاحت، ناپاوری، تسلیم و رضا. کافی است این هارا به خاطر بسپاریم تا اندکی بیشتر احتیاط کنیم، تا کمی بیشتر دلسوزی و همدردی داشته باشیم، و نیز برای این که از توهین های ناشایست در فروشگاه ها اجتناب کنیم.

به هر حال- و جدا از مشکلات غلبه ناپذیر ما برای تشخیص خطوط چهره آسیائی ها-، واگیری این اپیدمی کاملا تقصیر «آن ها» نیست. اگر ما می خواهیم حقیقتا یک مقصر تعیین کنیم، آن مقصر ما هستیم.

### یک پیش گوئی خیلی ساده

ویروس ها، در کنار باکتری ها، قارچ ها و سلول های تک یاخته، به خاطر نابود سازی محیط زیست به جاهای دیگر پراکنده شده اند. اگر ما اندکی از خودمخوری خودمان کم کنیم، در خواهیم یافت که بیشتر، این میکرب های جدید نیستند که به سوی ما می آیند، بلکه بیشتر این ما هستیم که آن ها را از لانه هایشان بیرون می کشیم.

نیاز روز افزون به تغذیه، میلیون ها تن را وامیدارد حیواناتی را بخورند که بهتر می بود به آن ها دست نزنند. مثلا در افریقای غربی، مصرف حیوانات شکاری بالقوه خطرناک- از جمله خفاش که در این منطقه متاسفانه مخزن ویروس ابولاست- در حال افزایش است.

تماس بین خفاش و گوریل، یعنی راهی که از آن ابولا می تواند به راحتی به انسان منتقل شود، از طریق فراوانی میوه های رسیده روی درخت ها تسهیل شد. این فراوانی میوه ها به نوبه خود محصول باران های شدید غیر عادی است که به طور متناوب ، پس از دوره های خشکسالی ، می بارند، خشک سالی هائی که خود نتیجه تغییرات اقلیمی اند...

از این واقعیات سرگیجه می گیریم. زنجیره ای مرگبار از علل و معلول. بنابراین، زنجیره هائی از این قبیل ، نیازمند آن است که از سوی افرادی که روز به روز تعدادشان زیادتز می شوند، مورد تامل قرار گیرد. زیرا این خطر وجود دارد که سر آخر با پاندمی جدیدی، وحشتناک تر از این روبرو شویم. و باز هم این ما، همچنان ما هستیم که با رفتارمان درمنشاء آن قرار داریم.

در ابتدا با گفتن این که آنچه اکنون بر ما می رود در گذشته نیز اتفاق افتاده و بعدا نیز روی خواهد داد، به خود اجازه دادم کمی اغراق کنم. این یک پیش گوئی فی البداهه نبود. این حتی یک پیش گوئی نبود. اکنون بیطرفانه می توانم حتی بگویم که آنچه با کوید-۱۹ بر سر ما آمد، به کرات در آینده پیش خواهد آمد. زیرا واگیری فقط نشانه ای از بیماری است. در حالیکه خود عفونت در محیط زیست ما وجود دارد.

### در هوای آفتابی، باران می بارد

در دهه ۱۹۸۰ ، موهای لطیف اسپری زده مد بود. هر روز صد ها هکتولیتز لاک در هوا پخش می شد. سپس کشف کردیم که گازهای فرئون در لایه اوزون سوراخی باز می کند ، که اگر ما اقدامی نکنیم، این خطر وجود دارد که خورشید ما را کباب کند.

همه، آرایش موهای خود را عوض کردند و به این ترتیب بشریت نجات یافت.

در این مورد به گونه ای موثر با هم همکاری کردیم. ولی تصور سوراخ اوزون راحت بود. سوراخی بود و ما همه قادریم یک سوراخ را مجسم کنیم. در مقابل، آن چه را که امروز می خواهند در نظر آوریم، بسیار فرار تر است.

چنین است یکی از تناقضات دوران ما: در حالیکه واقعیت هر روز پیچیده تر از روز پیش می شود، ما روز به روز در مقابل این پیچیدگی سرکش تر و نا فرمان تر می شویم.

تغییرات آب و هوایی را در نظر آوریم. افزایش درجه حرارت زمین به سیاست های قیمت نفت و برنامه های تعطیلات ما، به خاموش کردن چراغ راهرو و به رقابت های اقتصادی بین چین و آمریکا بستگی دارد؛ همچنین بستگی دارد به گوشتی که ما در بازار می خریم و نیز به جنگل زدائی بی حساب و کتاب. می بینیم که امر شخصی و امر کلی به شیوه ای اسرار آمیز چنان در هم تنیده اند که حتی پیش از آن که طرح یک استدلال را بریزیم از پا در آمده ایم. (...)

بالاخره، به نظر می رسد که تنها امر قطعی این است که مغز ما به اندازه کافی مجهز نیست. ولی نفع ما در این است که هرچه زودتر آن را مجهز کنیم. در بین بیماری هائی که از تغییرات اقلیمی می توانند بهره مند شوند، علاوه بر ابولا، می توان از مالاریا، دنگ، وبا، بیماری لیم، ویروس نیل غربی و حتی اسهال نام برد. گرچه این آخری برای ما زیاد ناراحت کننده نیست،

ولی در جاهای دیگر مخاطره ای بسیار جدی است. دنیا برای « گذردن به خود » آماده می شود.

بنابراین، واگیری نیز دعوتی است به اندیشیدن. قرنطینه یا چله نشینی این موقعیت را برای ما فراهم می سازد. به چه بیاندیشیم؟ به این واقعیت که ما تنها به جامعه انسانی تعلق نداریم. ما مهاجم ترین نوع از انواع یک زیست بوم (اکوسیستم) عالی و در عین حال شکننده هستیم.

## انگل ها

من تابستان ها را در سالنتو، واقع در دماغه جنوب شرقی منطقه پوئیس می گذرانم. وقتی از راه دور، که زیاد پیش می آید، به این نواحی فکر می کنم ، درختان زیتون در نظرم مجسم می شود. در مسیر اوستونی به دریا، انواع قدیمی شکوهمندی یافت می شود که به انسان این احساس را میدهد که با نباتات سرو کار نداریم. تنه هائی رسا و با احساس دارند، تنه هائی که به نظرمی رسد نازکدل و حساسند. من خود نیز گاهی به این میل جادویی تن داده ام که یکی از آن ها در آغوش بگیرم تا اندکی از نیروی آن را از آن خود کنم.

در سال ۲۰۱۰ یک بیماری انگلی به نام زیلا فستیدیوزا نزدیک گالی پلی پیداشد. از آن جا به آرامی سفرش را به سمت شمال آغاز و سر راه خود کیلومتر به کیلومتر، درختان زیتون را آلوده کرد. در ابتدا به نظر می رسید که آفتاب برگ هایشان را سوزانده است، اما با گذشت زمان درختان به اسکلت تبدیل شدند. تابستان گذشته در مسیر بریندی سی به لچه، گورستان درختان بی روح خاکستری را دیدم.

با این حال، ده سال کافی نبوده که بر سر وجود یا عدم زیلا ، توافق حاصل شود.

(...) در این فاصله ، انگل ها پیشروی می کنند و به آرامی خود را تکثیر می کنند. در مناطق آنتیب، گرس، و مایورکا نیز ظاهر شده است. زیلا نقاطی که مردم برای تعطیلات میروند را دوست دارد.

## کارشناسان

چهار مارس دولت ایتالیا بستن در مدارس را در تمام کشور اعلام کرد. من با دو سه نفر سر این موضوع مجادله داشتم. به ویژه مجادله ما در مورد مسری بودن، بر تفاوت سر کوید ۱۹ و گریپ فصلی دور میزد. همچنین در باره اقدامات قرنطینه بحث می کردیم که برخی آن را ضعیف و برخی زیادی شدید ارزیابی می کردند.

از ابتدا این طور بوده: از یک سو کسانی هستند که معتقدند که ویروس تمایل دارد شما را به بیمارستان بفرستد ؛ از سوی دیگر عده ای از آن همچون سرماخوردگی ساده ای حرف می زنند که به آن پربها داده شده است. عده ای هستند که می گویند که باید دست های خود را کمی بیش از معمول بشوئیم، و جمعی دیگر که خواهان قرنطینه کردن کل کشورند. همه می گویند « بر حسب نظر کارشناسان»، «به حرف کارشناسان گوش کنیم»، «ولی کارشناسان چنین فکر می کنند».

سیمون ویل نوشته « چیزی که در علم مقدس است ، همانا حقیقت است». ولی وقتی ما با داده های واحدی سروکار داریم، مدل

های یکسانی را مورد استفاده قرار می دهیم و به نتایج متضادی  
میرسیم، حقیقت کدام است؟

در مورد واگیری، علم ما را مایوس کرد. ما دنبال چیزهای قطعی  
بودیم ولی به ما نظرات خود را ارائه دادند. ما فراموش کرده ایم  
که همیشه چنین بوده است، یا بهتر است بگوئیم که فقط این چنین  
است که برای علم، شک همیشه مقدس تر از حقیقت است. در  
حال حاضر این امر برای ما مهم نیست. ما به دعوای کارشناسان  
نگاه می کنیم، مانند بچه ها که، از پائین به بالا، به کشمکش های  
پدر و مادرشان نگاه میکنند. سپس ما، بین خودمان دعوا میکنیم.

## خدای پان

[خدای چوپانان در اساطیر یونانی]

وقتی روزنامه ها تصمیم گرفتند که تعداد اشخاص مبتلا را دیگر  
در صفحات اول شان چاپ نکنند، به من احساس نا رضایتی و  
خیانت دست داد. شروع کردم به مشورت با دیگران. در مورد  
واگیری، اطلاعات شفاف، یک حق نیست، بلکه یک پیشگیری  
اساسی است.

هرچه یک فرد مستعد بیشتر در معرض اطلاعات قرار گیرد-  
در باره ارقام، مکان ها، تمرکز بیماران در بیمارستان ها-، طرز  
برخورد بهتری به این موضوع پیدا خواهد کرد. (...)

با این وجود در روزهای نخست، ارقام را متهم به پراکندن تخم  
هراس کردند. بنابراین بهتر دانستند روشی پیداکنند که ارقام را  
کمتر نشان دهند. بلافاصله بعد از این بود که واقعا شاهد گسترش  
وسیع هراس شدیم: مردم می گفتند اگر حقیقت را از ما پنهان می

کنند، به این جهت است که اوضاع وخیم تر از آن است که بنظر میرسد. بعد از دو روز ارقام به صفحات اول برگشتند و همان جا ماندند.

این لغزش ها نشانه مناسباتی سامان نا گرفته است. یک مثلث احساساتی سه وجهی وجود دارد که ظاهرا کارکرد آن، در دوران مدرنیته به ناگهان متوقف شده است، در این موقعیت، شهروندان، نهاد ها و کارشناسان از دوست داشتن هم ناتوانند.

اگر نهادها به کارشناسان بدگمانند، به ما شهروندان، به مقاومت های هیجانی ما، نیز چندان خوش گمان نیستند. کارشناسان نیز اعتماد چندان به ما ندارند، با ما به زبانی بسیار ساده، که ما آن را مشکوک تلقی می کنیم، حرف می زنند. و اما ما به نهادها از پیش مشکوکیم، حتی پیش از آن که ما به شکاکیت خودمان به آن ها ادامه دهیم. به این جهت است که ما می خواهیم به کارشناسان نزدیک شویم، ولی می بینیم که آن ها مرددند. در حالت ابهام و دودلی، ما بدترین گرایش را بر می گزینیم و سوء ظن همه را متوجه خود می کنیم.

ویروس کورونا، این دور باطل را بر ما آشکار کرد. یک دور بی اعتمادی، که هرگاه علم به زندگی روزمره ما خراش کوچکی وارد کند، تولید می شود. از این دور است که نه ارقام، بلکه هراس زاده می شود.

از سوی دیگر، هراس یکی از اختراعات خدای چوپانان (خدای پان) است. گاه برای خدای پان اتفاق افتاده که چنان زوزه شدیدی کشیده، که خودش از صدای خود ترسیده و از ترس خود پا به فرار گذاشته است.

## شمارش روزها

(...) در حالی که اپیدمی پیشرفت می کند، و به رقم یک صد هزار مبتلا نزدیک می شود، برنامه زمانی من نیز از هم فرو می پاشد. ماه مارس با پیش بینی ها مطابقت نخواهد داشت. خواهیم دید که در ماه آوریل چه خواهد شد. با از دست دادن کنترل، احساس غریبی به آدم دست می دهد. به آن عادت ندارم، با آن مخالفت نیز نخواهم کرد. هر یک از دیدارهایم را که لغو می کنم یا به تعویق می اندازم، متاسفم. با چیز بسیار بزرگ تری روبرو هستیم که شایسته توجه و احترام ماست. چیزی که هر قدر فداکاری و هر اندازه مسئولیتی را که در توان ماست از ما می طلبد.

این بحران در ارتباط نزدیک با زمان است. به شیوه خود، زمان را سازمان دهی کنیم، آن را به سوی خود برگردانیم و به آن تن دهیم. ما تحت تسلط موجودی میکروسکوپی هستیم که با نخوت بجای ما تصمیم می گیرد. مانند موقعی که در یک راه بندان زندانی شده ایم، به خود می پیچیم و خشمناکیم، بدون این که کسی دورو بر ما باشد. گیر کرده در این منگنه نامرئی، مایلیم به حالت عادی برگردیم، و حدس می زنیم که چنین حقی را داریم. به ناگهان، عادی شدن می شود مقدس ترین چیزی که داریم، در گذشته هرگز چنین اهمیتی به آن نداده بودیم و اگر با دقت ببانددیشیم حتی به خوبی نمیدانیم از چه تشکیل شده است: چیزی است که ما مصرا می خواهیم به ما برگردانند.

بدین ترتیب، عادی شدن به حالت تعلیق در آمده و هیچ کس در موقعیتی نیست که پیش بینی کند تا کی. زمان نا بهنجاری



فرار سیده است و ما باید یاد بگیریم که در این نابهنجاری زندگی کنیم، باید دلائلی برای پذیرش آن بیابیم که فقط ترس از مردن نباشند. شاید حقیقت داشته باشد که ویروس ها از داشتن هوش محرومند، با این حال شایستگی های بیشتری از ما دارند: آن ها از ظرفیت جهش و دگرگونی سریع و انطباق با محیط بر خوردارند. نفع ما در این است که بذر آن را از آن ها بگیریم (...).

مزمور ۹۰ حاوی استمدادی است که در این ساعات به خاطر می آید:

« به ما تعلیم بده تا بدانیم که دوران عمر ما چقدر کوتاه است،

تا شاید عاقل شویم.» [ از متن ترجمه فارسی کتاب مقدس ۲۰۱۲ ، عینا نقل شد- م ]

اگر این مزمور به خاطر می آید، شاید به این جهت است که در دوران اپیدمی، ما از شمارش باز نمی ایستیم. می شماریم بیماران را و آنان را که شفا یافته اند، مرده ها را می شماریم، بستری شدگان در بیمارستان و روزهای از دست رفته کلاس را می شماریم، میلیارد هائی که در بورس ها سوخت، تعداد ماسک های فروخته شده و ساعاتی که ما را از دریافت نتیجه تست مان جدا میسازد، می شماریم؛ می شماریم کیلومترهائی که ما را از کانون سرایت دور می سازد و تعداد اطاق های لغو شده هتل ها را، تعداد روابطمان و آن تعدادی را که از آن ها چشم پوشی می کنیم، می شماریم . می شماریم روزها را، به ویژه روزها را، روزهائی که پیش از پایان وضعیت اضطراری طی خواهند شد.

با این حال احساس می‌کنم که این مزموور گرایش دیگری را به ما القاء می‌کند: به ما تعلیم بده که روزهای خود را خوب بشمریم تا روزهای مان را ارزشمند سازیم. همه روزها یمان را، از جمله روزهایی که مانند فواصل دردناکی بنظرمان می‌آید.

می‌توانیم به خود بگوئیم که کووید-۱۹ حادثه ای منزوی است، یک مصیبت یا عَضَب الهی است، یا فریاد بکشیم که کاملاً تقصیر آن هاست. هیچ کس ما را باز نخواهد داشت. یا این که می‌توانیم کوشش کنیم به آن معنایی بخشیم و بهترین استفاده را از این فرصت زمانی ببریم. از آن برای اندیشیدن به چیزی استفاده کنیم که عادی سازی، ما را از اندیشیدن به آن باز می‌دارد: چگونه به این جا رسیدیم و چگونه می‌خواهیم جریان زندگی مان را از سرگیریم.

روزها را بشماریم. قلب خود را به روی خرد بگشائیم. نگذاریم که این رنج بیهوده بگذرد.